

دکتر عباس میلانی در گفت و گو با روز: خمینی دروغ گفت، شاه اشتباه کرد و ...



محمدرضا یزدان پناه این مطلب در دو شماره پایان می گیرد

عباس میلانی، مورخ و استاد و مدیر برنامه مطالعات ایران در دانشگاه استنفورد، در سالگرد ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، در گفت و گو با "روز" به دلایل وقوع انقلابی می پردازد که به ۲۵۰۰ سال پادشاهی در ایران خاتمه داد. میلانی معتقد است که اشتباهات شاه و دروغ های آیت الله خمینی در کنار پاره های مسائل دیگر

نبره های طرفدار آیت الله خمینی کنار بیاید. این در نتیجه مذاکراتی بود که خود آیت الله خمینی در پاریس با آمریکایی ها و طرفدارانش در تهران شامل اعضای جبهه ملی، نهضت آزادی و دیگر مخالفان شاه با سفارت آمریکا داشتند. آنها از اکتبر و نوامبر ۱۹۷۸ به این نتیجه رسیدند که شاه دیگر نمی تواند در ایران بماند و بر همین اساس تصمیم گرفتند ارتش را متقاعد کنند که به نفع شاه کودتا نکند و در خیابان ها نماند.

ولی در عین حال یک حرکت وسیع توده ای هم که به گفته یکی از مورخان حتی از انقلاب اکتبر شوروی هم درصد بیشتری داشت، در جریان بود اما آیا الزاما باید از آن حرکت توده ای، ولایت فقیه در می آمد؟ اینجا است که باید گفت نه! کودتا بعد از پیروزی مردم توسط روحانیون برای تسخیر قدرت و حذف متحدانشان صورت گرفت.

پس اینکه گفته می شود این جمهوری اسلامی و عملکردش همان چیزی هست که محصول طبیعی انقلاب اسلامی می بود، صحت ندارد؟

آنچه آقای خمینی در پاریس در جلوت به مردم ایران و در خلوت به آمریکایی ها و غربی ها می گفت این بود که حکومت آینده ایران یک حکومت جمهوری متعارف دموکراتیک خواهد بود. همین آقای حبیبی که اخیرا فوت کردند قانون اساسی ای که نوشتند، برگرفته و متأثر از قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه بود و در آن یک کلمه درباره انحصار قدرت در دست روحانیون نبود. حاکمیت مردم به رسمیت شناخته شده بود و قرار بود یک حکومت دموکراتیک برخاسته از رای مردم و پاسخگو به رای مردم بر سر کار بیاید. اما وقتی که آقای خمینی به تهران آمد خلف وعده کرد، زیر آن قول و قرارها زد و اول حکومت ولایت



به گمان من بر اساس داده ها و اسناد موجود، هیچ کدام از این تعبیر به طور کامل بیانگر آنچه اتفاق افتاد نیست. در عین حال هر کدام از این تعبیر بخشی از واقعیت را در بر می گیرد بدون شک بر اساس اسناد موجود می شود گفت که با دخالت مستقیم آمریکا، ارتش تصمیم گرفت که با

داشتند. دکتر عباس میلانی، نویسنده برخی از مهم ترین کتاب های تاریخ معاصر ایران مانند "سماوی هویدا" و "تجدد و تجدیدستیزی در ایران" است. میلانی همچنین نویسنده کتاب "شاه" است که به بررسی زندگی خصوصی و سیاسی محمدرضا پهلوی، آخرین پادشاه ایران می پردازد.

دوران نیکسون است. در آن دوران به دلایل متعدد آمریکا این فشار را کم کرد اما در بقیه ادوار، حتی در دوران آیزنهاور یعنی مثلا ۱۹۵۸ آمریکایی ها پیش بینی می کنند که انقلاب در ایران غیر قابل اجتناب است. من این موارد را با اسناد خود آمریکایی ها در کتاب 'شاه' نوشته ام. آن ها می گویند اگر شاه تغییر اساسی و فضای باز ایجاد نکند سرتگون می شود. گما اینکه در ۱۹۸۵ آمریکایی ها از کودتای تیمسار قرنی که بعدا اولین رئیس ستاد ارتش آقای خمینی شد، عملا حمایت کردند. او می خواست کودتا کند، امینی را نخست وزیر و خودش را وزیر کشور کند و شاه در عمل به

دولت آمریکا به شاه به بهانه هایی مانند رعایت حقوق بشر بود که به تسریع روند انقلاب منجر شد. این در حالی است که انقلابیون اعم از مسلمان و چپ، دولت وقت آمریکا به ریاست جمهوری کارتر را یکی از اصلی ترین پشتیبانان شاه و حتی از اوامر و عوامل اصلی سرکوب مردم معرفی می کنند. بالاخره نقش آمریکا در آن هنگام چه بود؟ من فکر می کنم هیچ کدام این موارد به طور کامل صحت ندارد. اگر شما به اسناد منتشر شده نگاه کنید، آمریکا قبل و بخصوص پس از سال ۵۳، تقریبا به طور دائم، گاه

خمینی دروغ گفت،

فقیه را سر کار آورد و بعدا هم، قبل از فوت، زمینه حاکمیت ولایت مطلقه فقیه را فراهم آورد که هیچ ربطی به خواست های قبل از ۱۹۷۸ به مردم نداشت.

اگر قبل از نوامبر ۱۹۷۸ آقای خمینی می آمد به مردم می گفت ما حکومتی در ایران ایجاد خواهیم کرد که حکومت خدا است و یک نفر در آن حرف آخر را می زند و این حرف باید در همه مسائل فصل الخطاب باشد. حتما ایشان به رهبری و انقلاب به پیروزی نمی رسید.

به نقش آمریکا در مهار ارتش و جلوگیری از کودتا به نفع شاه اشاره کردید. برخی از مورخان و تحلیلگران هم می گویند فشار

| | | | |
|--|---|--|--|
| <p>یک شاه مشروطه تبدیل بشود. اینکه آمریکایی ها فقط مدافع سرکوب بودند حرف هایی است که حزب توده و پس از آن طرفداران نیروهای چپ و بعد از انقلاب هم خمینی و طرفدارانش بیان می کنند و واقعا بر پایه اسناد نیست. درست است که ساواک یا کمک آمریکا، انگلیس و اسرائیل ایجاد شد و با جویانش را اینها آموزش می دادند اما در عین حال در پشت پرده به شاه می گفتند این راهی که تومی روی به انقلاب خواهد انجامید. در مورد نکته دوم من فکر می کنم شکی نیست که تاکید کارتر بر رعایت حقوق بشر کمک کرد نیروهایی که یا سرکوب شده بودند یا حاشیه نشین و مرعوب، به تدریج</p> | <p>وارد معرکه شوند و شروع کردند به نامه نوشتن. آقای حاج سیدجوادی، بختیار، صدیقی و دیگران. کم کم جرقه های اول زده شد. اما به گمان من آنچه به انقلاب انجامید، صحبت های کارتر نبود. نارضایتی طبقه تکنوکرات و متوسط و بعد طبقه کارگری بود؛ طبقه ای که با اینکه وضعیتش بسیار از گذشته بهتر شده بود اما انتظارش هم بر اساس سخنان شاه خیلی بیشتر شده بود. شاه مرتب می گفت من وضع شما را بهتر می کنم و شما را به سطح آلمان می رسانم. با اینکه خانواده های تازه از روستا به شهر آمده، بسیار بهتر از قبل زندگی می کردند، با اینکه زندگیشان از تسل قبلی بهتر بود، با اینکه تولید</p> | <p>ناخالص ایران سالی ۲۰ درصد رشد می کرد، اما انتظار مردم این بود که ژاپن و آلمان بشوند. ترکیب این مسائل حرکت وسیعی به وجود آورد و اینجاست که شخصیت شاه نقش مهمی بازی می کند. شاه رهبر خوبی در دوران بحران نبود. هر وقت رژیم شاه به بحران دچار شد، تصمیم گیری برای او دشوار بود و اغلب تصمیم هایی که می گرفت، اگر خودش می گرفت، الزاما درست نبود و اگر تحت فشار و نفوذ آمریکا و اسرائیل تصمیم می گرفت نادرست بود. شما اگر از ۵۶ به بعد نگاه کنید در هر مقطعی تقریبا بدترین تصمیم ممکن را شاه گرفته برای اینکه در شرایط بحرانی، خیلی زود روحیه خود</p> | <p>را از دست می داد و آنچه بخشی از شخصیتش بود، به لحاظ بیماری سرطان و دارویی هایی که مصرف می کرد، تشدید می شد. بی تصمیمی، واهمه، دیر و عجولانه عمل کردن شاه هر روز امکان مهار بحران را دشوارتر کرده بود. در مقابل اینهایی که می گویند همه چیز زیر سر آمریکا است، فقط باید تصور کرد شاه در ۱۹۷۵، وقتی در اوج قدرت بود، به جای حزب رستاخیز مثلا دولت حتی امینی را سر کار می آورد، نه حتی صدیقی. آیا امکانش بود آقای خمینی دو سال بعد رهبر حرکت دموکراتیک مردم ایران بشود؟ من فکر نمی کنم.</p> <p>قسمت دوم این مطلب چاب را در شماره آینده مطالعه فرمائید</p> |
|--|---|--|--|